

# حکومت جهانی منجی

## (پژوهشی تطبیقی در آیات ۸ و ۹ سوره صف)\*

شیر فصیحی و حسین علوی مهر

### چکیده

قرآن کتابی ابدی و جهانی است و کتابی است که انسانیت را به تعقل، دعوت می کند تا از روی تعقل و برهان حق و باطل را از همدیگر تفکیک کند. این کتاب مقدس بخشی از آموزه های خود را به اخبار گذشته و آینده اختصاص داده است به نحوی که اگر خبر نمی داد آدمیان به آن دو جهل داشتند.

یکی از خبرهای قرآن، غلبه و حکومت دین اسلام بر جمیع ادیان است. غلبه ای که هنوز وقت و شرایط رشد فرهنگی و علمی آن تحقق و به ظهور نرسیده است. در طول تاریخ اسلام هنوز چنین حادثه ای رخ نداده که مصداق غلبه دین اسلام بر ادیان گردد. در این نوشتار، آیه اتمام نور و غلبه دین اسلام بر ادیان از منظر تفاسیر فریقین بررسی شده است. این مقاله در بررسی دیدگاه فریقین با توجه به ادله به این نتیجه می رسد که غلبه و حکومت دین مبین اسلام به دست منجی مورد تأیید قرآن است.

واژه های کلیدی: حکومت جهانی، غلبه دین، فریقین، اتمام نور، ظهور حضرت مهدی عج.

\* تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۱۲

تاریخ تأیید: ۸۹/۴/۳۰

\*\* دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی، جامعه المصطفی العالمیه - مجتمع آموزش عالی امام خمینی عج - قم.  
\*\*\* استادیار جامعه المصطفی العالمیه.

## مقدمه

نقش محوریت ثقلین بر کسی پوشیده نیست. لذا از طرفی این ویژگی باعث می‌شود که هرکسی طبق توان خود در خدمت آن باشد و در نشر و تفسیر و حفظ و عملی ساختن آن کوشا باشد. از طرفی نیز سعی دشمن از قدیم الایام بر این بوده است که اعتقاد را به آن سست کند و با ایجاد خرافات و شبهات اذهان را مشوش سازد. آنچه از طرف دشمن داخلی و خارجی نسبتاً بیشتر مورد هجوم شبهات قرار می‌گیرد، ثقل اصغر است. راجع به امام زمان ع شبهات متعددی و از جمله حکومت جهانی حضرت مطرح شده است. گفته‌اند که چگونه ممکن است بعد از ظهور، برخلاف سیره جاری بشر و حکومت‌های رایج در جهان، حضرت حکومتی را تشکیل دهد که با حکومت‌های جاری بشر تفاوت ماهوی داشته باشد؟ آیا ممکن است چنین مطلبی مورد تایید قرآن باشد؟ در این تحقیق کوشیده‌ایم که موضوع مذکور را به صورت تطبیقی بررسی و به یاری قرآن و حدیث اثبات کنیم.

## تفاسیر شیعه

تفسیر قمی در ذیل آیه «یریدون لیطفؤا نور الله» آورده است: «قال: بالقائم من آل محمد حتی اذا خرج یظهره الله علی الدین کله حتی لا یعبد غیر الله وهو قوله یملاً الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً (قمی، ۱۴۰۴: ۲، ۳۶۵)؛ وقتی امام زمان ظهور کند، آن وقت است که خداوند توسط او دین اسلام را بر سائر ادیان غلبه خواهد بخشید، به گونه‌ای که جز خداوند کسی مورد پرستش قرار نگیرد. و این معنای همان حدیث است که در مورد امام زمان (عج) رسیده که وقتی ظهور خواهد کرد، زمین را پر از قسط و عدل خواهد کرد، چنان که پر از ظلم و جور بوده است.»

شیخ طوسی در التبیان می‌فرماید: «یریدون لیطفؤا نور الله بافواهم؛ یعنی آنها اراده داشتند که نور اسلام و ایمان را به کلام باطل که مانند تاریکی می‌ماند از بین ببرند. حال آنکه خداوند نور اسلام را تمام می‌کند و به غایت آن می‌رساند، اگرچه از این کار کفار خوششان نیاید. خداوند اتمام نور را از طریق ارسال حضرت محمد ص به هدایت و دین حق بیان کرده است و خداوند دین اسلام را به حجج قاهره و دلایل واضحه برتری خواهد بخشید» (شیخ طوسی، ۱۴۰۹: ۹، ۵۹۳).

طبرسی در ذیل آیه ۳۲ و ۳۳ سوره توبه در تفسیر خود چنین آورده است: «سپس خداوند از



برنامه یهود و نصاری در مورد از بین بردن نور خدا خبر داده است. طبق رای اکثر مفسران، مراد از نور خدا قرآن است. اینکه فرموده: «بأفواههم» مطلب عجیبی است و می خواهد برساند که فوت و نطف به دهان با تصغیر شأن آنها وسست بودن کید آنها همراهی دارد، زیرا دهان در نورهای ضعیف کارآمدی دارد نه به نورهای عظیم که به خدا منسوب باشد. خداوند آنها را از این کار منع کرده و می خواهد نور خودش را به اتمام برساند.» وی در ذیل « لیظهره علی الدین کله» آورده است، یعنی علو دین اسلام بر سایر ادیان به حجت و غلبه و سلطه است تا اینکه هر دینی بر روی زمین مغلوب است اسلام شود. اهل اسلام بر اهل سایر ادیان غالب خواهند آمد. حدیثی از امام ابو جعفر<sup>ع</sup> نیز آورده است: «انما ذلک عند خروج الهدی من آل محمد»؛ و غلبه اسلام بر سایر ادیان موقع خروج مهدی آل محمد<sup>ع</sup> خواهد بود.» همچنین روایت آورده است: اسلام بر هر دینی غلبه می کند و این اتفاق هنوز نیفتاده و خواهد افتاد و تا این اتفاق نیفتد قیامت بر پا نخواهد شد.» از مقداد بن الاسود نیز روایت کرده است: از رسول خدا شنیدم که فرمود: بر روی زمین هیچ خانه ای نمی ماند مگر اینکه خداوند همه جا کلمه اسلام را داخل کند» (طبرسی، ۱۴۱۵: ۵، ۴۴). در ذیل آیه ۸ و ۹ سوره صف نیز آورده است: خداوند در مقابل تلاش دشمنان نور خویش را اتمام و تأیید می کند و دین و شریعت را اعلام می نماید و به همه جا می رساند. مراد از «بالهدی» توحید و اخلاص است و مراد از «دین الحق» دین اسلام است (طبرسی، همان، ۹، ۴۶۳).

علامه طباطبایی می فرماید: اظفا به معنی خاموش کردن آتش یا نور است. «بافواههم» برای آلت یا سببیت است. اگر فرمود با دهانشان، برای این است که چراغ را معمولاً با دهن خاموش می کنند.» بعد از طبرسی و زمخشری قولی رانقل می کند. زمخشری گوید: این آیه اهل کتاب را در باطل کردن نبوت خاتم به وسیله تکذیب به حال کسی تشبیه کرده که می خواهد نور عظیمی را که همه آفاق را فرا گرفته و خدا هم اراده کرده روز بروز پرتوش بیشتر شود و یا در اشراق و پرتو افکنی به نهایت در جه برسد، با دهنش خاموش کند. ما اضافه می کنیم که آیه هم حال دعوت اسلام را بیان می کند و آن را برای عالم معرفی می نماید و هم وعده و نوید می دهد که خدا به زودی نور خود را به حد کمالش می رساند (طباطبایی، ۱۴۰۲: ۹، ۲۴۶).

علامه دین حق را هم به دین اسلام و دین فطری تفسیر می کند و این دینی است که خداوند آن را به مرحله ظهور می رساند و آن را نصرت می کند، اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند. ضمیر «لیظهره» به دین حق برمی گردد، چنان که متبادر از سیاق هم همین است (طباطبایی،

همان، ۹، ۲۴۶). به هر حال، آنها می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند، اما خداوند نمی‌گذارد که به مقصد برسند، بلکه نورش را به حد تمام می‌رساند و دینش را بر سایر ادیان غلبه می‌دهد. مراد از اظهار شیء بر دیگری: نصرت و غلبه آن بر دیگری است. اینکه گفته است: «علی الدین کله» هر سبیلی را که غیر سبیل خداست شامل می‌شود. سبیل خدا نیز همان اسلام است. این آیه: «هو الذی ارسل رسوله...» در مقام تحلیل آیه قبلی «والله متم نوره» است. آن وقت معنا این می‌شود: خداوند نورش را اتمام می‌کند، زیرا خدا ذاتی است که رسولش را با نورش که هدایت است و دینش فرستاد تا آن را بر جمیع ادیان غلبه بخشد ولو مشرکان کراهت داشته باشند. از این دو آیه استفاده می‌شود که دین حق ولایت علی است و این از باب جری و تطبیق و بطن است نه از باب تفسیر (طباطبایی، همان، ۱۵، ۲۵۱).

### تفاسیر اهل سنت

در *الجامع لاحکام القرآن* در مورد «لیطفوا نور الله» آمده است: اطفاء همان اخماد است و هر دو در آتش و جاری مجرای آن از قبیل نور استعمال می‌شود. فرق آنها این است که اطفاء در مورد کثیر و قلیل به کار می‌رود، اما اخماد فقط در کثیر استفاده می‌شود. گفته می‌شود: «اطفات السراج؛ من چراغ را خاموش کردم»، لکن گفته نمی‌شود: «اخمدت السراج» (انصاری قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۸، ۸۵؛ ماوردی، بی تا: ۵، ۵۳۰).

جمله اطفاء نور خدا به وسیله افواه می‌رساند که سعی و تلاش آنها چقدر سست و بی پایه است. این تلاشی است که در خارج مصداقی ندارد. از طرفی در کنار نورالله قرار گرفتن می‌رساند که سعی آنها برای خاموش کردن نور خدا مثل این است که با دهان و فوت کردن نور خورشید را خاموش کنند. این عمل نه فقط کاری را از پیش نمی‌برد، بلکه انجام دهنده را تمسخر می‌کند و به باطل بودن این عمل می‌رساند.

در مورد نور الله، مفسران قول یکسانی ندارند و متفق بریک مصداق نیستند و مراد از آن را اسلام، پیامبر، قرآن، حجج خداوند و نبوت دانسته اند (طبری، ۱۴۱۵: ۲۸، ۱۱۱؛ قرطبی، همان، ۱۸، ۸۵؛ بقاعی، ۱۴۱۵: ۳، ۳۰۳ و ۳۰۴؛ فخررازی، ۱۴۲۳: ۱۵، ۳۱۵-۳۱۷؛ آلوسی، ۱۴۰۵: ۱۰، ۸۵؛ ماوردی: ۵، ۵۳۰).

فخررازی یک جا می‌گوید: مراد از آن یا دین است یا کتاب یا رسول خدا ﷺ. اما در جایی دیگر می‌گوید: مراد از نور دلایلی هستند که بر صحت نبوت پیامبر دلالت می‌کنند و آنها امور

کثیره‌اند: الف. معجزاتی که ظاهر گشت. ب. قوانینی که برلسانش ظاهر گشت، حال آنکه از اول عمرش نه درس خوانده بود نه معلومات خاصی داشت. ج. حاصل شریعت محمد ﷺ این بوده که بندگان را از حب دنیا به حب خدا هدایت کند و عقل بر این دلالت می‌کند که جز از این طریق به سوی خدا راهی ندارد. د. شریعت و راه محمد ﷺ از هر عیبی خالی بود. سپس می‌گوید: این حالات و دلایلی قاهر و محکم در صحت سخن آن حضرت بود. در مقابل این، کفار با حرفهای رکیک می‌خواستند این دلایل محکم را ابطال کنند (فخررازی: ۸، ۴۰-۴۲ و ۱۵، ۳۱۵-۳۱۷).

اهل سنت می‌گویند: «والله متم نوره» یعنی خداوند اعلان کننده حق، مظهر دین و یاری کننده محمد ﷺ بر دشمنان است (طبری، همان: ۲۸، ۱۱۱). اتمام خدا این نیست که فقط بردین اشراف داشته باشد، بلکه باید دینش را از طرفی به کمال برساند و از طرف دیگر تمام برنامه دشمن را نا بود سازد تا دینش بدون مزاحمت به کمال برسد. مراد از اتمام آن است که دین استمرار داشته باشد، اگر چه کفار و مشرکان کراهت داشته باشند (بقاعی، همان: ۳، ۳۰۳). جمله «و الله متم نوره» افاده حصر می‌کند و می‌رساند که فقط خداوند است که چنین برنامه ای دارد. یعنی فقط خداوند می‌تواند چنین عملی را انجام دهد و در مقابل، سعی دشمنان بی اثر و باطل است (حنفی قونوی، ۱۴۲۲: ۱۹، ۷۲).

اگرچنین است، این سؤال مطرح می‌شود که خداوند چگونه چنین برنامه ای را اجرا می‌سازد و کیفیت اتمام آن چگونه است. در مقابل این سؤال در ادامه بحث، مفسران اهل سنت می‌گویند: خداوند به وسیله آیه بعدی برنامه خویش را اعلام ساخته است: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره...». فقط خداست که با ارسال محمد ﷺ با معجزات و بیان شافی و دین کامل و ثابت، نور خویش را به اتمام و کمال می‌رساند و سعی دشمنان را خنثا می‌سازد.

مراد از «بالهدی» حق، رشاد، قرآن و فرقان است (قرطبی: ۱۸، ۸۵؛ آلوسی: ۱۰، ۸۵). قرطبی مراد از آن را حق و ارشاد گرفته، اما آلوسی در تفسیرش مراد از آن را قرآن دانسته و بقاعی در تفسیر آن را به بیان شافی و معجزات فعلی و قولی تفسیر کرده است.

مراد از «دین الحق» آن دینی است که در بیان و ثباتش کامل باشد و کمالش برای هر عاقلی ظاهر باشد (بقاعی: ۳، ۳۰۳). آلوسی به جای کامل عبارت ثابت را آورده، یعنی مراد از دین حق دینی است که ثابت باشد (آلوسی: ۱۰، ۸۵). قرطبی از آن بدون تفسیر گذشته است (قرطبی: ۸، ۴۰-۴۲).

فخر رازی می‌گوید: مراد دینی است که مشتمل بر امور ظاهر و واقع و صلاح و مطابق حکمت

و موافق با منفعت دنیوی و اخروی باشد. به هر حال، خداوند رسولی را با چنین ویژگی فرستاده تا به هدفش یعنی اتمام نور برسد. لذا به آن چنین اشاره نمود: «لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون». فخر رازی در کیفیت اتمام نور و ابطال سعی آنها چنین می‌گوید: در کیفیت چنین برنامه ای خدا فرمود: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی». بدانید کمال حال انبیا جز به مجموعی از امور حاصل نمی‌گردد.

۱. کثرت دلیل و معجزه. مراد از «هو الذی ارسل رسوله بالهدی» همین است.
۲. دینش مشتمل بر اموری باشد که برای همه ظاهر و واضح باشد که این امور حق و صلاح و مطابق حکمت و موافق منفعت در دنیا و آخرت است. مراد از «دین الحق» همین است.
۳. دینش بر سایر ادیان برتری و علو داشته باشد و بر اضداد غلبه کند مراد از «لیظهره» همین است.

ظهور شیء بر غیرگاهی به حجت است، گاهی به کثرت و وفور است و گاهی به غلبه و استعلا است. واضح است که خداوند به رسول خود چنین چیزی را بشارت می‌دهد و بشارت به امر مستقبل است که هنوز حاصل نشده و ظهور آن به حجت معلوم و ثابت است. پس واجب است که «لیظهره» را که از امر آینده خبر می‌دهد، بر ظهور بالغیه حمل کنیم (فخر رازی: ۸، ۴۰-۴۲). درباره نتیجه و کیفیت اتمام نور خدا که با جمله «لیظهره علی الدین کله» فرموده است، در میان مفسران اهل سنت اختلافی به چشم می‌خورد. طبری می‌گوید: «لیظهر دینه الحق الذی ارسل به رسوله علی کل دین سواه و ذلک عند نزول عیسی بن مریم و حین تصیر الملة واحدة فلا یکون دین غیر الاسلام کما عن ابی هریره لیظهره علی الدین کله قال.. خروج عیسی». موقع خروج و نزول حضرت عیسی ﷺ ملتها واحد می‌شوند و «لیظهره علی الدین کله» آن وقت مصداق حقیقی پیدا می‌کند (طبری: ۲۸، ۱۱۱).

قرطبی هم چنین مطلبی را می‌گوید و روایتی را از مجاهد و ابی هریره در تأیید می‌آورد. اما در جای دیگر از سدی نقل می‌کند که چنین چیزی هنگام خروج مهدی است و این را تقویت می‌کند. (قرطبی: ۸، ۱۲۱ و ۱۸۵).

در جای دیگر، در بحث اسکندر ذوالقرنین (و یستلوا نک عن ذالقرنین) بعد از بحث می‌گوید: خداوند متعال او را در زمین تمکین و مالکیت عطا نمود و برای او پادشاهی فراهم ساخت. وی سپس روایت می‌کند: تمام ملوک دنیا چهار نفرند. دو نفر برای مؤمنان و دو نفر برای کافران. از مؤمنان حضرت سلیمان و اسکندر ملک داشته‌اند، اما از کافران نمرود و بخت النصر. اما خداوند از این امت

فرد پنجمی را هم مالک زمین قرار خواهد داد. باید نفر پنجمی هم در راه باشد و به عنوان مالک و وارث بر جهان حکومت کند، زیرا خود خداوند می‌گوید: «لیظهره علی الدین کله» و او مهدی است (قرطبی: ۱۱، ۴۷).

آلوسی می‌گوید: مراد از اظهار یا ظهور و غلبه یافتن رسول خدا بر اهل ادیان است یا اظهار دین حق بر سایر ادیان است. این نیز به نسخ سایر ادیان صورت می‌گیرد. ولی اکثر مفسران قائل اند که مراد از آن ظهور و غلبه یافتن دین است و این وقتی صورت می‌گیرد که حضرت عیسی نزول کند. آن وقت است که دینی جز اسلام باقی نمی‌ماند (آلوسی: ۱۰، ۸۵).

ماوردی گوید: در مورد اظهار دین بر سایر ادیان سه قول وجود دارد: ۱. غلبه بر اهل ادیان ۲. غلبه بر خود ادیان ۳. آگاهی به ادیان (ماوردی: ۵، ۵۳۰).

سیوطی در درالمنثور آورده است: «اخرج عبد بن حمید و ابن المنذر من قتادة رضی الله عنه فی قوله تعالی: لیظهره علی الدین کله، قال: الادیان ستة: الذین آمنوا والذین هادوا؛ والصابئین و النصراری والمجوس، والذین اشرکوا فالادیان کلها تدخل فی دین الاسلام والاسلام لا یدخل فی شیء منها فان الله قضی فیها حکم و انزل ان یظهر دینه علی الدین کله و لو کره المشرکون» (سیوطی، ۱۳۷۵: ۳، ۲۳۱). روایتی از جابر بن عبدالله در ذیل قول خداوند: «لیظهره علی الدین کله» آورده است: «قال: خروج عیسی». از مجاهد در ذیل قول: «حتی تضع الحرب اوزارها» گفته است: یعنی وقتی حضرت عیسی نازل شد، هر یهودی و نصرانی و هر صاحب ملت تسلیم او شوند. این یعنی ظهور اسلام بر سایر ادیان. از مجاهد در ذیل قول خداوند: «لیظهره» آمده، وقتی حضرت عیسی نازل گردد، در زمین جز اسلام نخواهد بود (بیهقی، بی تا: ۹، ۱۸۰).

### بررسی و نتیجه گیری

وقتی به آیات نورانی قرآن مجید می‌نگریم، روشن می‌شود که از ابتدا بین حق و باطل تضاد بوده و هیچ وقت میان آنها سازگاری نبوده نیست. در فرهنگ قرآنی، سرچشمه و محور حق خدایی تبارک و تعالی است و غیر الله باطل است: «ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (حج: ۶۲).

مبدأ و مرجع حق و حقانیت خداست. بنا بر این، در واقع آنچه وجود دارد یا حق است یا باطل. سومی در کار نیست. بین آنها نیز جنگ است و این وعده خداست که بالاخره پیروزی از آن حق است و باطل نابود شدنی است. آیه مورد بحث هم به گونه ای به این مطلب اشاره می‌کند. از

یک طرف، دشمنان خدا برای از بین بردن نور خدا برنامه و طرح دارند. از طرف دیگر، خدای متعال هم برای تثبیت نور خویش و دین برنامه دارد. طبیعی است که هر کدام باید حداقل دو کار انجام دهد: الف. برنامه مقابل را خنثا کند. ب. برنامه خود را تقویت کند. به عبارت دیگر موانع را بردارد و مقتضی را تقویت بخشد. در فرهنگ قرآن باطل نه ریشه دارد نه ثمره. لذا نابود شدنی است. اما برنامه های حق دوام دارند، زیرا از حق سرچشمه می گیرند و پشتوانه محکمی دارند که حق تبارک و تعالی است. سعی دشمنان در طول تاریخ این بوده وهست که نور خدا را خاموش سازند.

انسانهای نادان ولجوج نمی خواهند به جای اینکه در جلوی نور حق سر تسلیم خم کنند، آن را بپذیرند، بلکه در مقابل آن می ایستند و سعی می کنند آن را خاموش سازند.

در آیه مورد بحث اشاره شده است که دشمنان می خواهند با پف دهان، نور الهی را خاموش سازند. از طرفی در آیه خداوند متعال عهده دار این است که نور خویش را به حد کمال و تمام برساند و سعی دشمنان را با به «يُطْفِئُونَ نِوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ» تشبیه کرده و می فهماند که سعی آنها در برابر نور الهی هیچ است. این تعبیر نهایت تحقیر را می رساند. از طرف دیگر، خداوند برنامه خودش را هم بیان فرموده است: «وَاللّٰهُ مَتَمَّ نُوْرَهُ وَّلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ». برای عملی کردن چنین برنامه ای فرمود: «ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَّ اَنَّ مَا يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ هُوَ الْبَاطِلُ وَّ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيْرُ» (حج: ۶۲) خداوند برای عملی کردن برنامه اش رسولی را با دینی فرستاد که هم حق است هم ثابت و هم پاسخگوی نیازهای بشری تا دین مبین اسلام بر سایر ادیان غلبه کند و حاکم گردد، گرچه مشرکان و دشمنان از این کار خوششان نیاید. نوری که رسول خدا آورده بود، به زعم دشمنان از چند جهت ضعیف بود، به طوریکه با دهان می شد آن را خاموش کرد.

این دین از یک نفر شروع شده و سپس به علی علیه السلام و خدیجه (س) و تدریجاً به چند تن دیگر رسیده بود.

به علاوه، هنوز زمانی از آن نگذشته بود و از نظر مکانی هم به مکه محدود بود. اما برنامه خدا این بود است که دین اسلام روزی ادیان را زیر سلطه خود قرار خواهد داد و از نظر زمان دائمی و ابدی خواهد بود و کل جهان را تحت سلطه خویش قرار خواهد داد و به جایی خواهد رسید که جهانی و ابدی شدنش را عملاً مشاهده خواهند کرد.

قبل از نتیجه گیری در سیر آیات قرآنی تأملی میکنیم. وقتی به آیات قرآن توجه می کنیم از



آنها چند مطلب به دست می آوریم. با در کنار هم گذاشتن آنها وبه کمک احادیث می توانیم به نتیجه برسیم.

۱. خداوند متعال قادر مطلق است. «ان الله على كل شيء قدير» (بقره: ۲۰)؛ «و كان الله على كل شئ مقتدرًا» (كهف: ۴۵).

۲. خدای قادر اگر چیزی را بخواهد انجام دهد، انجام می دهد: «الله يفعل ما يشاء» (آل عمران: ۴۰)؛ «ان الله يفعل ما يريد» (حج: ۱۴).

اگر خدا می خواست، انسانها را مؤمن وامت واحده قرار می داد و در جهان ریشه شرک و کفر را می خشکاند و انسانها را به عنوان امت واحد زیر پرچم رهبر واحد قرار می داد: «لو شاء ربك لَجعل الناس امة واحدة» (هود: ۱۸)؛ «لو شاء الله ما اشركوا» (انعام: ۴۱)؛ «ولو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعاً» (يونس: ۹۹).

۳. اجبار واکراهی در کار نیست. در مسیر هدایت در فرهنگ قرآنی هیچ وقت از زور و اکراه استفاده نشده، بلکه انسانها در پذیرفتن حق و حقیقت از راه علم و دانش، فکر، تعقل و تدبیر و... دعوت شده اند تا به اختیار و فهم خود تصمیم بگیرند. این به این معنا نیست که خدا خلافتش را خواستار است، یعنی به جای امت واحده، امتهای متعدد را بخواهد، بلکه خواست خدا براساس اختیار بندگان است. خدا بدون شک امت واحده و خدا محوری را می خواهد، منتهی خواست خدا به این تعلق گرفته که انسان با فهم و درک و اختیار خویش این راه را اختیار کند و گرنه ارسال رسل، انزال کتب و فراهم ساختن زمینه هدایت در طول تاریخ لغو می شد.

بی شک خدا می خواهد که انسان به خود ایمان بیاورد: «اذا جاءتهم الرسل من بين ايديهم ومن خلفهم الا تعبدوا الا الله (فصلت: ۱۴) هنگامی که فرستادگان در پیش روی آنان و از پشت سرشان به سراغشان آمدند (و گفتند) که جز خدا را نپرستید»؛ «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» (آل عمران: ۱۰۳). اتحاد و امت واحده بودن خواست خداست و حتی هدف خلقت، عبادت ذکر شده است: «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» (ذاریات: ۵۶). در این عبادت هم که از بندگان خواسته شده به عنوان امت واحد عنایت دارد: «ان هذه امتكم امة واحدة واننا ربكم فاعبدون» (انبیاء: ۱۹۲؛ مریم: ۳۶).

انزال کتب هم به همین دلیل بوده است: «انا انزلنا عليك الكتاب للناس بالحق فمن اهتدى لنفسه» (زمر: ۴۱).

پس از این آیات و مانند آن به دست می آید که بدون شک خداوند می خواهد که امت واحده

وجود داشته باشد و حاکم و معبود در جهان فقط خدا باشد .

اگرخواست خدا چنین باشد، آیا برای تحقق یافتن وبه هدف رسیدن آن نیز برنامه‌ریزی کرده است؟  
 ۴. با توجه به مطالب فوق واضح می شود که اکراه در مسیر انسان نیست. لذا خداوند به گونه ای راه را باز گذاشت که بشر با اختیار به این خواست خدا تن دهد. البته ممکن است موانعی سر راه وی قرار گیرند، ولی یک روز متوجه خواهد شد که دنبال چه کسی باید برود و چه مسیری را انتخاب کند. لذا یک روز خواهد آمد که پرچم الهی برقله جهان مادی برافراشته خواهد شد و از سراسر گیتی صدای «لا اله الا الله» طنین انداز خواهد شد. انبیا به امید آن روز با مشکلات و مصائب روبه رو می شدند و آنها را تحمل می کردند. خداوند فرمود: خواست خدا این است که مستضعفان را در زمین وارث قرار دهد: «وَتُرِيدُ أَنْ تَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَتَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَتَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» ( قصص: ۵). این آرمان الهی است که محقق خواهد شد.

۵. رسیدن به وحدت و حکومت الهی جهانی فقط مشیت وخواست خدا نیست، بلکه خداوند برای تحقق یافتن آن وعده داده است و پشتوانه آن وعده الهی است. وعده خداوند نیز چون از حق سرچشمه می گیرد، حق است: «الا ان وعد الله حق» ( یونس: ۵۵) . خداوند خلف وعده هم نمی کند:

«لا يخلف الله وعده» (روم: ۶؛ آل عمران: ۹). خداوند قادر است و می خواهد زمین واهلش را زیر یک پرچم قرار دهد واز بندگانش کسانی را که صلاحیت دارند (من یشاء) وارث زمین کند. بندگان صالح، وارث زمین اند: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» ( انبیاء: ۱۰۵). جای دیگر وعده داده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (نور: ۵۵). به هر حال، وارث زمین و خلیفه خدا در زمین باید کسانی باشند که صلاحیت آن را داشته باشند و آنان جز انبیا و اولیا نمی توانند باشند. چون از ویژگی بندگان صالح این است که از ایمان و عمل صالح به طور کامل برخوردار باشند. حال آیا این وعده الهی تحقق یافته است؟

۶. در جنگ حق و باطل برنامه و وعده الهی این است که حق تشبیت گردد و باطل از بین برود. خدا نیز چنین می کند. این وعده الهی است که انجام پذیر خواهد شد: «اللَّهُ أَنْ يَحِقَّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ» (انفال: ۷)؛ خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه

کافران را قطع کند؛ «لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» (انفال: ۸)؛ تا حق را تثبیت کند، و باطل را از بین بردارد، هر چند مجرمان کراهت داشته باشند.»

خواست خدا این است که حق را با کلمات تثبیت کند و باطل را نابود گرداند، گرچه خلافکاران ناخشنود باشند: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» (انبیاء: ۱۸)؛ بلکه ما حق را سرآمد باطل می‌کنیم تا آن را هلاک سازد و این گونه باطل را محو و نابود می‌سازد.» اما در مقابل، دشمنان می‌خواستند به وسیله باطل حق را از بین ببرند، ولی ناکام ماندند و می‌مانند: «وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» (کهف: ۵۶)، «وجادلوا بالباطل ليدحضوا به الحق» (غافر: ۵). برنامه دشمن از بین بردن حق و انتشار باطل است اما برنامه و وعده خدا برعکس است و این نیز شدنی است، به طوریکه خدا آن را به صورت تحقق یافته آورده است: «قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً» (اسراء: ۸۱). جافتادن حق و پیروزی حق یقینی است و از بین رفتن باطل نیز یقینی است. دیگر برگشتی برای باطل نیست و همه جا حق حاکم می‌شود: «قل جاء الحق و ما يبدى الباطل و ما يعيد (سباء: ۴۹)؛ بگو حق آمده و دیگر باطل آغاز نمی‌کند و باز نمی‌گردد.»

حرکت حق رو به کمال است. حق حرکت صعودی دارد. از محمد ﷺ آغاز گشته و به حد کمال و تمام خواهد رسید. برعکس، باطل سیر حرکت نزولی دارد. با ظهور نور محمد ﷺ، باطل سیر نزولی را شروع کرده و دیگر برگشتی برای او نیست. هر چه قدر حرکت صعودی حق بالا رود، حرکت نزولی باطل پایین می‌رود و یک روز می‌رسد که حق به حد کمال و تمام و باطل به نقطه صفر می‌رسند. این وعده الهی است. اما تحقق آن کی صورت و خواهد گرفت؟

خداوند به مؤمنان دستور داده است که نباید کاران بر شما سلطه داشته باشند و حق سلطه فقط برای خدا و مؤمنان است: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء: ۱۴۱). کافر هیچ راهی بر مؤمنان ندارد. مؤمنان با حق هستند و لذا حق ندارند و هن و حزن داشته باشند. مؤمنان برتری دارند: «ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان كنتم مؤمنين» (آل عمران: ۱۳۹). اما این برتری و عدم و هن و حزن و سلطه مؤمنان بر کفار به طور محسوس و جهانی کی تحقق خواهد یافت؟

در اینجا چند سؤال مطرح می‌شود:

۱. تسلیم مخلوق در برابر امر خدا و سر به سجود گذاشتن مخلوقات در برابر عظمت خدا کی

مشاهده خواهد شد؟

۲. اثبات وانتشار حق واز بین رفتن باطل چه هنگام تحقق پیدا می کند؟

۳. سپردن وراثت زمین به دست بندگان صالح خدا، به طوری که آنها خلیفه خدا در زمین

باشند، کی تحقق می پذیرد؟

۴. امت واحده تحت رهبری واحد که معبود آنها فقط خدا باشد کی تحقق می یابد؟

۵. تسلط مؤمنان بر کافران خواهد رسید؟

۶. غلبه و حکومت دین الهی بر سایر ادیان کی تحقق خواهد یافت؟

برای هیچ یک از ادیان الهی چنین چیزی اتفاق نیفتاده است. با آمدن اسلام ادیان گذشته نسخ شده‌اند وبعزازاسلام هم دین دیگری نخواهد آمد. پس دینی که قرار است بر سایر ادیان غلبه یابد، دین اسلام است ودین دیگر قابل قبول نیست .

تصوردین محوری جهانی فقط در اسلام ممکن است. چون که دینی که رسول گرامی آورد به عنوان دین ناسخ وبه عنوان خاتم الانبیاء، برخلاف سایر ادیان، هم جهانی و هم ابدی است و هم جامعیت دارد.

غلبه نیز یا به برهان و حجت است یا به زور است. به عبارت دیگر یا فرهنگی است یا نظامی است یا هر دوست.

اگر چه در طول تاریخ اسلام پیروزیهایی نصیب اسلام ومسلمانان گشته وفتوحاتی به دست دلاور مردان اسلام در تاریخ ثبت شده، ولی این نمی تواند تأویل ومصداق کامل آیه باشد. پیروزیهای فی الجمله مصداق بالجمله نمی گردد. این پیروزی باید من جمیع الجهات از نظر زمانی و مکانی نصیب اسلام شده باشد، به طوری که «لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون» صورت گرفته باشد واسلام و مسلمانان ادیان واهل ادیان را تحت سلطه خویش قرار داده باشند و دیگران اسلام را پذیرفته باشند، به گونه ای که کافران یا اسلام رابپذیرند و جزیه بدهند یا کشته شوند.

چنین اتفاقی تا امروز اتفاق نیفتاده زیرا اولاً: اگر اتفاق می افتاد، این مسئله بسیار مهم و

راهبردی بود و باید به صورت تواتر است، به نسل های بعدی منتقل می شد

ثانیاً: مسئله غلبه دین برسایر ادیان نباید موقتی باشد، یعنی مثلاً در زمان بعثت نبی گرامی برای اسلام رخ داده باشد، اما بعد به سبب عوامل گوناگون از سیر صعودی به نزولی بازگشته

باشد. «لیظہرہ علی الدین کلہ» می‌رساند کہ وقتی این حرکت بہ حد کمال و تمام برسد، دیگر سیر نزولی ندارد. بنابراین بشارت، خواست و وعدہ ای کہ خداوند دربارہ پیروزی کامل اسلام بہ مسلمانان دادہ تا امروز بہ فعلیت نرسیدہ است. اگر گفتہ شود مراد از غلبہ در آیہ مذکور غلبہ بہ حجت و برہان است و چنین چیزی را اسلام داراست، سخنی متین و درست است. اما باید گفت ادلہ قوی و جامع داشتن یک چیز است و ترتب آثار آن در زندگی فعلی یک چیز دیگر. این ادلہ باید در زندگی انفرادی، اجتماعی، سیاسی و اعتقادی اثر بگذارد. چنین چیزی متأسفانہ ہنوز بہ وجود نیامدہ است. پس غلبہ بہ حجت و برہان بہ تنہایی کافی نیست و مصداق آیہ نمی‌گردد غلبہ باید بہ فعلیت برسد و آثاری بر آن مترتب باشد.

با توجہ بہ نکات گذشتہ، پاسخ سوالات مذکور و مصداق کامل آیہ مورد بحث فقط با قیام قائم آل محمد ﷺ تحقق می‌یابد. با ظہور حضرت، دین مبین اسلام کہ از خاتم الانبیا آغاز شدہ بود، بہ خاتم الاوصیا و نہایت و غایت خود می‌رسد و امام حکومتی جهانی تشکیل خواهد داد. بشارت و وعدہ ای کہ خدا دادہ بود با خروج حضرت بہ واقعیت می‌پیوندد. خبر از وارثان زمین، خبر از خلافت مؤمنان و بندگان صالح در زمین، پیروزی کامل حق و نابودی کامل باطل و غلبہ دین بر سایر ادیان و تحقق آن با قیام امام است.

اگر خدا در قرآن فرمودہ است: «و لہ اسلم من فی السموات والارض طوعاً و کرہاً (آل عمران: ۸۳)؛ ہمہ در برابر عظمت خدا تسلیم خواهند شد» نیز فرمودہ: «و لِّلّٰہِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَّکَرْهًا وَّظِلًّا لَّهُمْ بِالْعُدُوِّ وَّالْاَصَالِ» (رعد: ۱۵)؛ تمام کسانی کہ در آسمان، و زمین هستند - از روی اطاعت یا اکراه - سجده کنندگان هستند.» باید پرسید این امر چہ هنگام رخ خواهد داد.

امام صادق ؑ در ذیل آیہ فرمود: «اذا قام القائم لاتیقی ارض الانودی فیہا بشہادۃ ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله» (بحرانی، ۱۴۱۵: ۲، ۶۴؛ قندوزی، ۱۴۱۶: ۳، ۲۳۶). همچنین در ذیل آیہ فرمود: «انزلت فی القائم اذاخرج با یهود والنصارى والصابئین والزنادقة واهل الردۃ والکفار فی الشرق الارض وغربها فعرض علیہم السلام فمن اسلم طوعاً امره بالصلاة والزکاة و ما یؤمر بہ المسلم و یجب لله تعالی علیہ ومن لم یسلم ضرب عنقه حتی لا یبقی فی المشارق والمغرب احداً الا وحده الله قلت له جعلت فداک ان الخلق اکثر من ذلک فقال: ان الله اذا اراد امراً قلل الکثیر و کثر القلیل (بحران، همان: ۲، ۶۵). وقتی حضرت قائم قیام کند، از ہمہ جای

زمین صدای شهادت توحید برمی آید و به یهود و نصاری و زندیقان و صائین و کفار، از شرق و غرب، آنچه بر مسلمان واجب شده، از طرف خدا به آنها عرضه خواهد شد. هر کسی سرباز زند گردنش زده خواهد شد تا در شرق و غرب زمین فقط موحدان بمانند. سائل پرسید تعداد خلق بیش از این است و تعجب کرد. امام در پاسخ فرمود: وقتی خدا اراده کند، قلیل تبدیل به کثیر می شود و برعکس هم می شود.»

اگر خدا در قرآن خبر از احقاق حق و ابطال باطل داده است: «یرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین» ( انفال: ۷)، در حدیث آمده که مراد از «الکلمات» ائمه هستند. همچنین ذیل «و لیحق الحق ویبطل الباطل» آمده وقتی امام زمان قیام کند، حق آل محمد را زنده و تثبیت و بنی امیه را نابود خواهد کرد» (بحرانی، همان: ۳، ۲۸۷ و ۲۸۸).

در قرآن به صورت قطعی فرموده است: «قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً» (اسراء: ۸۱). در ذیل آیه امام پنجم علیه السلام فرمود: «اذا قام القائم لذهب دولة الباطل» (بحران: ۴، ۶۱۰؛ عروسی حویزی، همان: ۳، ۲۱۲)؛ وقتی قائم آل محمد بیاید باطل از بین خواهد رفت.»

خدا در آیه ای وعده خلافت را در زمین به مؤمنان داده و گفته است زمین گهواره امن خواهد شد. در ذیل آیه آمده است: این آیه در شأن مهدی آل محمد است و چنین کاری به دست مهدی انجام خواهد گرفت. او همان کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره اش فرمود: اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن چنان آن را طول خواهد داد که از عترت من مردی بیاید و زمین را پر از قسط و عدل کند (بحرانی: ۵، ۴۲۰ و ۴۲۱؛ عروسی حویزی: ۳، ۶۱۶).

خدا اعطای وراثت زمین را به بندگان صالح و عده داده است. امام پنجم در این باره فرمود: «هم آل محمد.» و جای دیگر فرمود: «القائم واصحابه» (بحرانی، همان: ۵، ۲۵۶؛ عروسی حویزی، همان: ۳، ۴۶۴)

خواست خدا در قرآن این که مستضعفان را وارث زمین قرار دهد و اختیار و امکانات زمین را به دست آنها دهد. امام علی علیه السلام فرمود: «هم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یبعث الله مهدیهم بعد جهدهم فیغزهم ویذل عدوهم این بعد از بعثت حضرت مهدی علیه السلام است که به دست حضرت، مؤمنان عزیز و دشمنان ذلیل خواهند شد.» ( عروسی حویزی: ۴، ۱۱۰؛ بحرانی: ۶، ۴۶).

پاسخ سؤالهای مذکور و سؤالهای متعدد دیگر در سایه تحقق حکومت جهانی توسط امام زمان علیه السلام عملی خواهد شد.

آنچه مربوط به تفسیر این آیه است، از تفاسیر شیعه و سنی گذشت. در میان اهل سنت از نظر کبروی بحثی نیست که غلبه دین بر سایر ادیان خواهد بود. اگر بحثی هست در صغری و مصداق آن است.

آلوسی گوید: غلبه دین اسلام بر سایر ادیان، موقع نزول حضرت عیسی است (آلوسی، همان: ۱۰، ۸۵). فخر رازی می‌گوید: اتمام نور به حسب آثار آن است و این ظهور در سایر بلاد است و این ظهور ظاهر نمی‌گردد مگر به اظهار و آن یعنی اتمام و مؤید این مطلب، آیه اکمال دین و اتمام نعمت است. طبق روایت ابوهریره چنین چیزی موقع نزول حضرت عیسی از آسمان امکان پذیر است (فخر رازی، همان: ۱۵، ۳-۷-۳۱۵).

سیوطی می‌گوید: خداوند حتمی کرده است که دین اسلام بر سایر ادیان غلبه کند. در آن زمان، ادیان شش‌گانه داخل اسلام خواهند شد اما اسلام داخل در هیچ یک از آنها نخواهد شد، و این طبق روایتی موقع نزول عیسی است (سیوطی، همان: ۳، ۲۳۱).

از عبارت مفسران اهل سنت به دست می‌آید که اصل قضیه پذیرفته شده، منتها زمان تحقق آن هنگام نزول حضرت عیسی دانسته شده است. این عبارت با تحقق یافتن غلبه دین بر سایر ادیان و تشکیل یک حکومت جهانی به دست قائم آل محمد ﷺ هیچ منافاتی ندارد، زیرا اولاً قید «نزول عیسی» قضیه را منحصر در آن نمی‌کند، بلکه زمینه و ظرفیت تحقق چنین غلبه‌ای را روشن می‌سازد و از زمان تحقق آن ابهام زدایی می‌کند. چنان که در آیه زمان تحقق حکومت جهانی توسط امام واضح نبود و این قیود است که آن را روشن می‌کند. در آن زمان از طرفی حضرت مسیح نازل می‌شود و از طرف دیگر مهدی فاطمه ﷺ قیام می‌کند و با این قرینه وقت تحقق غلبه دین مبهم نمی‌ماند. ثانیاً می‌توان عبارت نزول حضرت را با قیام مهدی تفسیر و تقیید کرد، زیرا نزول حضرت عیسی و توسعه و غلبه یافتن دین حضرت محمد ﷺ فقط با تفسیر قیام مهدی که ادامه دهنده اهداف آن حضرت است سنخیت دارد. زمان شریعت حضرت عیسی با بعثت خاتم الانبیا به اتمام رسیده و معنا ندارد که دوباره برگردد. در اینجا لازم است بین دو مطلب تفکیک کنیم؛ غلبه دین به دست مسیح، و غلبه دین موقع نزول مسیح. این دو مطلب جداگانه است. عبارت اول با فرهنگ قرآن و حدیث اسلامی سازگاری ندارد، زیرا غلبه دین اسلام بر سایر ادیان اتفاق می‌افتد که یکی از آنها دین مسیح است. آنچه در احادیث آمده این است که ائمه و رسول خدا از یک نور هستند.

امام عصر نیز آخرین آنها و خاتم الاوصیا است. هر امام مصداق «کلنا محمد» است. وقتی امام قیام کند، زمین را پر از قسط و عدل خواهد کرد و حضرت عیسی نازل خواهد شد و پشت سر حضرت ولی عصر نماز خواهد خواند.

اینها می‌رساند که نزول حضرت عیسی درست است و غلبه دین در آن زمان هم درست است اما این فقط به دست او خواهد بود.

به عبارت دیگر، اگر اطلاقی در کار باشد، با احادیث رسیده در شان قائم آل محمد ﷺ مقید خواهد شد. این مطلبی است که دانشمندان اهل سنت هم به آن اشاره کرده‌اند. قرطبی در ذیل آیه روایتی را از سدی آورده که می‌گوید: «ذاک عند خروج المهدی لا یقی احد الا دخل فی الاسلام وادی الجزیه.» اوبه این نکته هم پاسخ داده است که: المهدی عیسی نیست، زیرا اخبار صحیح و تواتر بر این است که مهدی ﷺ از خاندان رسول خدا ﷺ است. پس حمل آن بر عیسی جازز نیست. حدیث: «لامهدی الا عیسی» نیز صحیح نیست زیرا مشکل سندی دارد وحدیثی که در آن بیان شده که مهدی از خاندان و عترت رسول خداست، از نظر سند، صحیح تراست و اخبار مهدی به حد تواتر است.

در جای دیگر در ذیل آیه «ویستلونک عن ذالقرنین» بحثی را درباره حکومت جهانی آورده که به چهار نفر داده شده: دو نفر از مؤمنان و دونفر از کافران. و باید نفر پنجمی هم باشد که تمام مالکیت و وراثت زمین را در دست بگیرد، چون که آیه «لیظهره علی الدین کله» بر آن تأکید دارد و آن نفر پنجم «المهدی» است (قرطبی، همان: ۸، ۱۲۱ و ۱۱، ۴۷).

مبارکفوری می‌گوید: بدانید آنچه مشهور بین کافه اهل الاسلام است این است که ضروری است در آخر زمان مردی از اهل بیت ظهور کند، دین را تأیید کند، عدل را به مرحله ظهور برساند. مؤمنان از او پیروی می‌کنند و او بر ممالک اسلامی متولی خواهد شد. اسم او مهدی است. سپس حضرت مسیح نازل می‌شود و به او اقتدا می‌کند و پشت سرش نماز می‌خواند. احادیث مهدی را گروهی از ائمه حدیث آورده‌اند، از جمله: ابو داود ترمذی، ابن ماجه، بزار، حاکم، طبرانی و ابویعلی موصلی. اینها احادیث را به گروهی از صحابه اسناد داده‌اند، مثل علی ﷺ، ابن عباس، ابن عمر، عبد الله بن مسعود، ابو هریره، انس، ابی سعید خدری، ام حبیبه، ام سلمه، ثوبان، قره بن ایا، علی الهلالی، عبد الله بن حارث.

در میان اسناد احادیث، صحیح و حسن و ضعیف وجود دارد. آنچه ابن خلدون در مورد تضعیف



احادیث آورده فقط مبالغه است و در این باره اشتباه کرده است. کسانی که منکرشان مهدی هستند، به حدیثی که مرفوع است و عبارت «لامهدی الا عیسی» دارد تمسک جسته اند، در حالی که حدیثی است ضعیف. آنچه من می‌گویم این است که احادیث رسیده در خروج مهدی زیاد است و ضعیف هم دارد. پس قول به خروج مهدی و ظهورش قول حق و صوابی است. وی در ادامه از شوکانی نقل قول می‌کند: احادیثی که راجع به مهدی منتظر وارد شده پنجاه حدیث است و ۳۷ اثر دارد. و جمیع ما سقناه بالغ حد التواتر کما لا یخفی علی من له فضل اطلاع؛ و تمام آنچه به آن دست یافتیم به تواتر می‌رسد چنانکه بر اهل فضل و مطالعه مخفی نیست.» ( مبارکفوری، تحفة الاحوزی فی شرح سنن ترمذی، ۱۴۱۰: ۶، ۴۰۳).

اما حدیث «لا مهدی الا عیسی» به گفته محمد طاهر فتنی در *تذکره الموضوعات* موضوع است ( الفتنی، *تذکره الموضوعات*، بی تا: ۲۲۳). و حاکم آن را رد کرده و به آن احتجاج نکرده است. نسائی هم آن را قبول ندارد (مناوی، فیض القدر شرح الجامع الصغیر ۱۴۱۵: ۱، ۴۶۶).

در *عون المعبود* حدیثی را آمده است: «حدثنا الفضل من دکین اخبرنا فطر عن القاسم بن ابي بزة لبعث الله رجلاً (هو المهدي) يملأها اى الارض والحديث اخرج ابن ماجة عن ابي هريرة لو لم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك حتى يملك رجل من اهل بيتي ...؛... خداوند مردی را که همان مهدی است مبعوث می‌کند که زمین را پر از عدل می‌کند... واز ابوهریره آورده است: اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا اینکه مردی از اهل بیت رسول را مالک و حاکم آن قرار دهد.» سپس گفته است: این حدیثی قوی و حسن است (عظیم آبادی، *عون المعبود* شرح سنن ابی داود، ۱۴۱۵: ۱۱، ۲۴۴).

پس معلوم می‌شود که در میان اهل سنت هم چنین فرهنگی وجود دارد و با پذیرفتن کبرای قضیه در تطبیق آن بر مهدی آل محمد ﷺ هیچ مشکلی در کار نیست.

اما احادیث شیعه درباره آیه مورد بحث بدون هیچ اختلافی دلالت آن را بر قائم آل محمد ﷺ به وضوح بیان می‌کند. در این جا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱. محمد بن فضیل گوید: از امام کاظم ﷺ درباره فرموده خداوند متعال: می‌خواهند نور خدا را با فوت دهانشان خاموش سازند پرسیدم. فرمود: می‌خواهند ولایت امیر المؤمنان را با فوت دهانشان خاموش نمایند. عرض کردم: خداوند تمام کننده نور خود است. فرمود: خداوند تمام کننده نور امامت است، به دلیل فرموده خدا ی عزوجل: آنان که به خدا و رسول او و نوری که

نازل ساختیم ایمان آوردند. پس نور همان امام است. عرض کردم: اوست خدایی که رسولش را با هدایت ودین حق فرستاده. فرمود: یعنی اوست خدایی که رسول خویش را به ولایت وصیش امر فرموده و ولایت همان دین حق است. گفتیم: تا بر همه دین غالب گرداند. فرمود: یعنی ولایت قائم را به مرحله تمام می رساند، هر چند کافران را خوش نیاید. عرضه داشتیم: این تنزیل است؟ فرمود: آری، اما این حرف تنزیل است ولی غیر آن تأویل است. (کلینی، اصول کافی، بی تا: ۱، ۴۳۲).

۲. در ذیل آیه ۹ سوره صف ابو بصیر می گوید: از امام صادق ع پرسیدم. فرمود: به خدا سوگند، هنوز تأویلش نازل نشده. پرسیدم: فدایت شوم، کی تأویل آن نازل می شود؟ فرمود: آن گاه که قائم به خواست خدا به پاخیزد. پس چون حضرت قائم خروج کند، هیچ کافر و مشرکی باقی نماند مگر اینکه از خروج آن حضرت اکراه دارد. به طوری که اگر کافر یا مشرکی در دل سنگ پنهان باشد، هر آینه آن سنگ خواهد گفت: ای مؤمن، در دل من کافر یا مشرکی هست. او را بکش. پس مؤمن می آید و او را به قتل می رساند (عروسی حویزی، همان: ۲، ۲۱۱).

۳. از امام صادق ع آمده است: فرعونیان برای کشتن و از بین بردن حضرت موسی شکمهای زنان بارد را پاره می کردند. بنی امیه و بنی عباس هم وقتی آگاه شدند که به دست قائم آل محمد ع ملک و تاج آنها از بین خواهد رفت، در صدد قتل اهل بیت برآمدند تا به این طریق قائم آل محمد را از میان ببرند. اما خداوند از این کار جلوگیری کرد، زیرا خداوند اتمام کننده نور خویش است (عروسی حویزی، همان: ۲، ۲۱۱).

۴. امام صادق ع مفضل فرمود: ای مفضل، اگر دین بر ادیان غلبه یابد آن وقت هیچ مجوسی، نصرانی، یهودی، صائبی، گروهی، خلاف، تردید، شرک، عبادت اصنام، اوئان، لات، عزا، خورشید، ماه، ستاره، آتش و سنگ در کار نخواهد بود. قول خداوند: «لیظهره علی الدین کله» در آن روز است و آن روز، روز مهدی و روز رجعت است. چنان که قول خداوند است که فرمود: «قاتلوهم حتی لاتکون فتنه و یکون الدین کله لله» (مجلسی، بحار الانوار، بی تا: ۵۳، ۱).

۵. در ذیل آیه مورد بحث از ابن عباس آمده است: غلبه دین نمی شود مگر اینکه یهودی، نصرانی و صاحب هر ملتی اسلام را پذیرا می شود. آن وقت است که گوسفند از گرگ، گاو از شیر، انسان از مار و... در امن و امان است. صلیب شکسته خواهد شد. و خنزیر کشته خواهد شد و این است قول خداوند: «لیظهره ..». و آن موقع قیام قائم محقق خواهد شد (الکورانی، معجم الاحادیث المهدی، ۱۴۱۱: ۵۴۸، ۱).

۶. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «القائم منا منصور بالرب مؤید بالنصر تطوی له الارض وتظهر له الكنوز یبلغ سلطانه المشرق والمغرب ویظهر الله به دینه علی الدین کله فلا یبقی فی الارض خراب الا عمر وینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلقه؛ قائم ما به رعب وهیبت و به نصرت الهی تأیید شده است، زمین و خزائن آن در خدمت اوست. حکومتش به شرق و غرب می رسد و خداوند دینش را بر سایر ادیان غلبه خواهد داد. در زمین هر خرابه ای آباد می شود. آن وقت است که حضرت مسیح از آسمان نزول می کند و پشت سر حضرت امام نماز خواهد خواند.» (فیض کاشانی، صافی ۱۴۰۶: ۲، ۳۳۷).

۷. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «خدای تبارک و تعالی هنگامی که مخلوق را خلق کرد... فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی... مؤمنان سپس خداوند از انبیا میثاق گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و این محمد رسول من و این علی امیر مؤمنان نیستند؟ گفتند: بلی. سپس برای آنها نبوت ثابت شد. و از اولوالعزم میثاق گرفت که: من پروردگار شما هستم و محمد رسول من و علی امیر مؤمنان و اوصیای بعد از او اولیای امر من و خزانه دار علم من هستند. و همانا به مهدی دینم را نصرت می بخشم و به او آن را غلبه می دهم و از دشمنانم انتقام می گیرم آنها گفتند: بلی، اقرار کردیم ای پروردگار و شهادت می دهیم... سپس منصب اولوالعزم برای آنها (پنج نفر) در مورد حضرت مهدی ثابت گشت.» (کلینی، همان: ۲، ۸؛ مازندرانی، شرح اصول الکافی بی تا: ۸، ۱۹).

۸. در کتاب *الغیبه* حدیثی آمده است: «ثم بعث محمد صلی الله علیه و آله رحمة للعالمین تمم به نعمته... ثم قبضه حمیداً فقیداً سعیداً وجعل الامر من بعده الی اخیه و ابن عمه و وصیه و وارثه علی بن ابی طالب ثم الی الاوصیاء من ولده و حداً و حداً اخی بهم دینه و اتم بهم نوره...؛ خداوند متعال بعد از فرستادن انبیاست، پیامبر را به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاد. نعمتش را با او تمام کرد. سپس وقتی آن حضرت چشم از جهان خداوند امر خویش را به برادر و پسرعمو و وصی و وارثش حضرت علی بن ابی طالب داد و سپس به اوصیای او یکی پس از دیگری خداوند دینش را به آنها زنده نگه داشته و نورش را به اتمام رسانده است» (شیخ طوسی، ۱۴۱۱: ۲۸۸).

## جمع بندی

آنچه از مجموع مطالب به دست می آید، این نکات است:

۱. روزی خواهد آمد که دین اسلام بر سایر ادیان غلبه خواهد کرد و حکومت الهی توسط قائم آل محمد بر زمین سایه خواهد افکند. در آن زمان است که انسانها به عنوان امت واحد در برابر معبود واحد عبادت می کنند.
۲. غلبه دین اسلام هم فرهنگی خواهد بود برای کسانی که از روی آگاهی اسلام را بپذیرند، و هم نظامی خواهد بود برای کسانی که به اختیار خود سر تسلیم فرود نیاورند.
۳. کفار و منافقان در خاموش کردن نور خدا که مجموعه دین است توفیقی ندارند و نمی توانند اسلام را از میان بردارند.
۴. در نهایت پیروزی از آن اسلام خواهد بود و آن روزی است که آخرین حجت و ذخیره خدا قائم آل محمد<sup>علیه السلام</sup> به اذن خدا ظهور کند. خداوند به دست حضرت دینش را بر سایر ادیان غلبه خواهد داد و به دست او حکومت عدل الهی در جهان تشکیل خواهد شد. امام زمان<sup>علیه السلام</sup> در سایه حکومت الهی زمین را پر از عدل و قسط خواهد کرد.
۵. آن روز روزی خواهد بود که حضرت عیسی هم از آسمان فرود خواهد آمد و به امام زمان<sup>علیه السلام</sup> اقتدا خواهد کرد.



## منابع

١. قرآن كريم.
٢. البقاعي، برهان الدين ابي الحسن ابراهيم بن عمر، ١٤١٥ ق، نظم الدرر في تناسب الايات والسور، بيروت، دارالكتب العلمية، اول.
٣. آلوسي، سيد محمود بغدادى، ١٤٠٥ ق، روح المعاني، بيروت، دار التراث العربى، دوم.
٤. انصارى قرطبي، ابو عبدالله محمد بن احمد، ١٤٠٥ ق، الجامع لاحكام القرآن، بيروت، دار احياء التراث العربى.
٥. بحراني، سيد هاشم حسين، ١٤١٥ ق، البرهان فى تفسير القرآن. تهران، بنياد بعثت، اول.
٦. بيهقي، احمد بن حسين بن على، بى تا/السنن الكبرى. بيروت، دار الفكر.
٧. حنفى قونوى، عصام الدين اسماعيل بن محمد، ١٤٢٢ ق، حاشية القونوى على تفسير احكام بيضاوى. بيروت، دار الكتب العلمية.
٨. سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، ١٣٧٥ ق، درالمشور، بيروت، دارالمعرفة، اول.
٩. شيخ طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن بن على، ١٤٠٩ ق، التبيان فى تفسير القرآن. قم، مكتب الاعلام الاسلامى، اول.
١٠. شيخ طوسى، محمد بن حسن، ١٤١١ ق، الغيبة، قم، مؤسسة المعارف الاسلامى، اول.
١١. طباطبايى، سيد محمد حسين، ١٤٠٢ ق، الميزان فى تفسير القرآن، قم، مؤسسه النشر السلامى وابسته به جامعه مدرسين .
١٢. طبرسى، امين الاسلام ابي الفضل بن حسن، ١٤١٥ ق، مجمع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، اول.
١٣. طبرى، محمد ابن جرير، ١٤١٥ ق، جامع البيان عن تأويل آى القرآن، بيروت، دارالفكر.
١٤. عروسى حويزى، شيخ عبد على بن جمعه، ١٤١٣ ق، تفسير نورالثقلين، تحقيق، سيد هاشم رسول محلاتى، قم، مؤسسه اسماعيليان، چهارم.
١٥. عظيم آبادى، محمد شمس الدين، ١٤١٥ ق، عون المعبود شرح سنن ابي داود، بيروت، دار الكتب العلمية، دوم.

١٦. الفتني، محمد طاهر بن هندی فتني، بی تا، *تذکره الموضوعات*، بی جا، بی نا.
١٧. فخر الدين رازی، محمد بن عمر بن حسين، ١٤٢٣ق، *تفسير كبير ومفتاح الغيب*، بيروت، دارالفکر.
١٨. فيض كاشاني، مولى محسن، ١٤٠٦ق، *الصابى فى تفسير كلام الله*، قم، مؤسسه الهادى، سوم.
١٩. قمى، على بن ابراهيم، ١٤٠٤ق، *تفسير قمى*، قم، مؤسسه دار الكتاب، سوم.
٢٠. قندوزى حنفى، شيخ سليمان بن ابراهيم، ١٤١٦ق، *ينابيع الموده لندوى القربى*، تحقيق، سيد على جمال اشرف حسيني، بي جا، دار الاسوه، اول.
٢١. كليني، محمد بن يعقوب، بي تا، *اصول كافي*، بيروت، دارالكتب الاسلاميه.
٢٢. كوراني، شيخ على، ١٤١١ق، *معجم الاحاديث المهدي*، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، اول.
٢٣. مازندراني، مولى محمد صالح، بي تا، *شرح اصول الكافي*، بي جا، بي نا.
٢٤. ماوردى، ابى الحسن على بن محمد بن حبيب، بي تا، *النكت والعيون*، بيروت، دار الكتب العلميه.
٢٥. مبار كفورى، ابى العلاء محمد عبدالرحمن ابن عبدالرحيم، ١٤١٠ق، *تحفه الاحوزى فى شرح سنن ترمذى*، بيروت، دار الكتب العلميه، اول.
٢٦. مجلسى، علامه محمد باقر، ١٤٠٣ق، *بحار الانوار*، بيروت، مؤسسه الوفاء، دوم.
٢٧. مناوى، محمد عبد الرؤوف، ١٤١٥ق، *فيض القدير شرح الجامع الصغير*، بيروت، دار الكتب العلميه، اول.

طالع

سال نهم - شماره ٣٣ - پاييز ١٣٨٩